

کودکان شیرخوارگاه نیازی به ترحم ندارند

هلیا قاضی میرسعید، روزنامه نگار

«نمی توانید بچه ها را از نزدیک ببینید!» «این اولین جمله ای است که وقتی از در» شیرخوارگاه آمنه «وارد می شویم، به ما می گویند. سراغ یکی از مسئولین را می گیریم. راهنمایی می شویم به اتاق خانم م. الف. پس از احوالپرسی گرمی دعوت می کند تا بنشینیم و از چند و چون کارمان می پرسد.

ما هم راست و پوست کنده می رویم سراغ اصل مطلب و اینکه می خواهیم گزارشی از شیرخوارگاه بنویسیم و اینکه چرا این روزها شیرخوارگاه آمنه بیشترین توجه را به خود جلب کرده است در حالیکه در تهران بیش از 4 شیرخوارگاه وجود دارد که از 20 هزار کودک مراقبت می کند.

به راحتی اعتماد نمی کند و کارت شناسایی مربوط به رسانه را طلب می کند. وقتی می گویم روزنامه مان به کارت نمی دهد، از ما می خواهد که حداقل معرفی نامه ای بیاوریم تا مشخص شود از کجا آمده ایم و که هستیم.

چند روزی سپری می شود تا سردبیر و مدیرمسئول مهری بر پای معرفی نامه بزنند. دوباره راهی می شویم. این بار نگرهبانی در کار نیست و ما هم یگراست می رویم داخل.

خانمی با چهره ای مهربان دست کودکی را گرفته و در سالن راه می روند. به او نزدیک می شویم و بی آنکه خودمان را معرفی کنیم حال و احوال می کنیم و از شرایط کار در شیرخوارگاه می پرسیم که پاسخ می دهد: «تمام کسانی که در این شیرخوارگاه کار می کنند، عاشق بچه ها هستند و با نیت کمک و کار خیر در اینجا فعالیت می کنند و برایشان منفعت مالی چندانی ندارد.»

می پرسیم: «آیا به افراد اجازه می دهید تا به دیدن بچه ها بیایند و آنها را از نزدیک ببینند؟» پاسخ منفی است، می گوید: «بچه هایی که در شیرخوارگاه نگهداری می شوند هیچ ذهنیتی از پدر و مادر و خانواده ندارند، بنابراین هرکسی را می بینند، فکر می کنند که این همان پدر و مادری است که منتظرش هستند. در حالی که این طور نیست و همین ارتباط کوتاه می تواند به ضربه روحی بدی برای بچه ها منتهی شود. قرار نیست در اینجا ما احساسات کودکان را به بازی بگیریم.»

حرفش را قطع می کنم و می گویم: «منظورم به بازی گرفتن احساسات کودکان نبود، اما شاید کسانی که به قصد کمک آمده اند، اگر بچه ها را از نزدیک ببینند، درک بهتری از شرایط آنها داشته باشند و این مسئله در آینده و زمانی که این کودکان می خواهند وارد اجتماع شوند، هم به درد بخورد.»

همچنان که سرش را به منظور تایید حرفم تکان می دهد، لبخندی می زند و ادامه می دهد که: «متوجه منظورتان هستم، اما گاهی برخی از افرادی که به اینجا می آیند تحت تاثیر احساسات آنی قرار می گیرند و در همان چند دقیقه چنان عشق و محبتی را به بچه ها ابراز می کنند که وقتی از اینجا می روند، بچه ها همچنان منتظر و چشم به راه آنها هستند که بیایند و آنها را هم با خودشان ببرند. این ارتباط هرچند کوتاه، برای روحیه لطیف و آسیب پذیر بچه ها بسیار خطرناک است و گاه زمان زیادی لازم است تا کودک آن را فراموش کند و یا تاثیر آن از بین برود. بچه های تحت پوشش ما نیازی به ترحم های گاه و بیگاه ندارند، آنچه آنها می خواهند عشق واقعی و کانون گرم خانواده است.»

از کمک غیرنقدی مردمی می پرسم و اینکه مثلا می شود یک روز نهار برای بچه ها بیاوریم؟ نفس عمیقی می کشد و انگار که نمی خواهد پاسخ دقیقی به این سوال بدهد، چند ثانیه ای در چشمانم خیره می شود و می گوید: «چندین سال پیش خانواده ای غذایی برای شیرخوارگاه آورد که منجر به مسمومیت بچه ها شد، از پس قرار شد تا غذای باز از کسی تحویل نگیریم، اما خوراکی های وکیوم شده در مواردی بلامانع است.»

در حالیکه چشمانم از تعجب گرد شده، می پرسم: «یعنی غذای مانده برای بچه ها آورده بود...؟! «حرفم را قطع می کند که انشالله که این طور نبوده!

رشته افکارم با شنیدن این ماجرا پاره می شود، انگار که فکرم قفل شده باشد، فقط می توانم نگاهش کنم. چند ثانیه ای در سکوت می گذرد که خانم م. الف از انتهای راهرو به سمت ما می آید و من را به اتاقش دعوت می کند.

معرفی نامه را نشانش می دهم. لبخندی می زند و منتظر سوالم می ماند. پرسشم را از مسائل اقتصادی آغاز می کنم که پاسخ می

دهد: «درصد بسیار زیادی از هزینه های شیرخوارگاه توسط کمک های مردمی و خیرین شناخته شده تامین می شود. اما آنقدر هزینه های اینجا زیاد است که ما از هر اندازه کمک مالی استقبال می کنیم.»

سوال بعدی که ذهنم را درگیر کرده این است که بچه ها چگونه از شیرخوارگاه آمنة سردر می آورند که توضیح می دهد: «دو دسته کودک در شیرخوارگاه پذیرش می شوند. یکی کودکان رها شده و دیگری کودکان بدسرپرست. دسته دوم شامل گروهی می شود که والدین صلاحیت تربیت و نگهداری از آنها را ندارند و این عدم صلاحیت به واسطه اعتیاد، فساد اخلاقی، قاچاق و زندانی بودن و... اتفاق می افتد. اما در نهایت برای پذیرش کودک، دستور قوه قضاییه لازم است. یعنی پذیرش صرفاً به دستور قاضی امکان پذیر است.»

درباره نحوه حضانت این کودکان می پرسم، می گوید: «بهبزستی باید پاسخ این پرسش را بدهد، اما به طور معمول خانواده ای می تواند درخواست ارائه دهد که پنج سال از ازدواج شان گذشته و از مراکز تخصصی مینی بر این که زوجین نمی توانند صاحب فرزند شوند، گواهی داشته باشند. همچنین حداقل یکی از زوجین در زمان ارائه درخواست کمتر از 30 سال سن نداشته باشد و سلامت روانی و عدم اعتیاد به مواد مخدر خانواده های متقاضی مورد تایید باشد.»

در پاسخ به این پرسش که کودکان هم باید دارای شرایط خاصی باشند، می گوید: «برخی از کودکان را به دلیل دارا بودن ولی، بستگان و فامیل نمی توان به عنوان فرزند خوانده به خانواده دیگری واگذار کرد؛ از طرفی بر اساس قانون باید از زمان اقامت این فرزندان در مراکز بهبودی سه سال سپری شود و در صورتی که در این مدت خانواده و یا بستگانی به سراغ آنها نیامدند، می توان سرپرستی آنها را به خانواده متقاضی واگذار کرد.»

در مورد جنسیت و تاثیر آن بر حضانت پرسیدم که این طور توضیح داد: «تعداد کودکان دختر و پسر تحت پوشش تقریباً برابر است، اما خانواده ها بیشتر تمایل دارند تا حضانت دختران را قبول کنند، بنابراین باید مدت بیشتری در نوبت بمانند.»

سوال آخرم مربوط دلایل شناخته شدن شیرخوارگاه آمنة است و اینکه آیا دلیل خاصی دارد که مردم بیشتر به اینجا کمک می کنند تا دیگر شیرخوارگاه ها؟

کمی مکث می کند و بعد می گوید: «برای مردم خیر و نیکوکار فرقی نمی کند که به چه کسی و کجا کمک کنند، اما شاید شیرخوارگاه آمنة به این دلیل مورد توجه بیشتری قرار گرفته که موقعیت جغرافیایی و دسترسی به آن برای اقشار مرفه، آسانتر است.»

به ساعتش نگاه می کند، من هم. هنوز دلم می خواهد پای حرف های تک تک کارکنان شیرخوارگاه بنشینم، نزدیک بچه ها بروم، قصه هایشان را گوش کنم و شاید در آخر لبخندی بین مان رد و بدل شود و قلبم بلرزد و یادم باشد ما آدم ها نه ملیت و رنگ پوستمان، نه جنسیت و نه پدر و مادرمان را خودمان انتخاب نکردیم. آنها، همان من و شماي جامعه ما هستند. جامعه ای که ما باید آن را به جایی برای زندگی بهتر تبدیل کنیم. قدمی از سر خیرخواهی، از سر انسان دوستی. قدمی برای خودمان